

شک و ایمان در شعر دوره ویکتوریا

* اسماعیل زارع بهتاش

دانشگاه دریانوردی چابهار

چکیده

این مقاله به بررسی شعر دوره ویکتوریا می‌پردازد و نگارنده تلاش دارد شعرای بزرگ این دوره را به علاقمندان ادبیات انگلستان معرفی کند و نشان دهد که چگونه علیرغم آشننگی‌های فرهنگی و تنوع موضوع و سبک، این شاعران توانسته‌اند هریک به سهم خویش گنر ادبیات انگلستان را از دوره رمانتیسم به دوره مدرنیسم عملی سازند. همچنان که رمان این دوره به نگرانی‌های اجتماعی اعم از مشکلات بیکاری، اقتصادی، فقر، مرگ و میر و... می‌پردازد، شعر متوجه نگرانی‌های دنیایی و اخروی است. در ایامی که به سبب پیشرفت علوم طبیعی، اعتقادات سنتی مردم هر روز زیر سؤال می‌رفت و حتی علمای دین نیز نمی‌توانستند از این اعتقادات دفاع کنند، رسالت شعرای این دوره بیشتر و بیشتر محسوس می‌شد. طبیعی که در دوره قبل به عنوان یک مادر، در فرزندانش خود عشق و علاقه داشت، در این دوره می‌خواهد آن‌ها را «با چنگ و دندان خونین» از بین ببرد. لذا مضامینی همچون تأسف به گذشته، افسردگی، تنهایی، جدال شک و ایمان از موضوعاتی هستند که شاعران به آن‌ها می‌پردازند تا جایی که تنی سن - ملک الشعرا - دوره می‌گوید: «ایمان راسخی که در شک صادقانه وجود دارد، باور کن که در اعتقاد ناقص موجود نیست». لذا عمده اشعار دوره به مسئله ایمان و شکاک می‌پردازند و شیوه زندگی کردن در دنیای صنعتی را به خواننده‌های خود می‌آموزند. آرنولد معتقد بود که ادبیات می‌تواند جایگزین مذهب شود زیرا شاعر می‌تواند هم از نیاز انسان به اخلاقیات و هم از نیاز وی به زیبایی سخن گوید. بزرگترین شعر مرثیه این دوره را تنی سن سرود. آغاز آن شعر درباره آنده از دست رفتن یک دوست است ولی در ادامه آن به تفکر در معنی زندگی و آخرت می‌پردازد. شاعر می‌آموزد در صورتی که غم بر او چیره گردد چگونه در برابر آن کنار آید. برای براونینگ - شاعر دیگر این دوره - عشق عالی‌ترین تجربه زندگی است و آن در ازدواج متجلی می‌شود. این‌گونه عشق خود بهترین نشانه اثبات وجود خداوند است.

کلیدواژه‌ها: رمانتیسم، مدرنیسم، آخرت، مرثیه، طبیعت، گذشته، عشق، تک‌گویی

Faith and Doubt in Victorian Poetry

Esmail Zare Behtash

Assistant Professor, Department of English Language Translation
Faculty of Management, Chabahar Maritime University

Abstract

There are so many different varieties in the Victorian poetry of subject-matter, imagery, tone and diction that one might conclude that this multiplicity is in itself the chief characteristic of the Victorian poetry. The growth of the natural sciences and of tendencies in social and political life, philosophy, and religion led to the minimization of poetry and even hostility toward it. Paradoxically, alongside this devaluation of the poet and poetry, there is a growing emphasis on the prophetic nature of the poet. Alfred Lord Tennyson, spoke directly to his age as an inspiring prophet and preacher committed to middle-class ideals. Arnold, as a poet and critic argued, poets guided culture by offering contact with 'the great primary human affections'. Through its seriousness, beauty and truth, poetry addressed 'the question of how to live'. In the Victorian period, in particular, religious faith had to face difficulties that perhaps no other period had yet experienced to the same degree. Three movements of thoughts made onslaught upon the stronghold of orthodoxy: a new approach to the authority of the Scriptures, the emergence of evolutionary theories, and the growth of positivism. The dominant Victorian poetic genre was the lyric, focusing most usually on themes of nature, love, religion and death. Victorian lyricism was primarily elegiac, expressing nostalgia for lost happiness and meditating on flux as the essential quality of the modern human condition. Dramatic verse appealed to the Victorians' fascination with the human personality, and dramatic monologue was appealing most of all. Through his religious poems, Browning tried to find a secure ground for his faith. He found this secure ground in the final triumph of "right", which was based upon his belief in "Divine Love." For Browning, love in human heart was the best evidence of God's providential love. Arnold's allusion to the classical Greek in a reflection on the "long, withdrawing roar" of the Victorian "Sea of Faith" brings consolation by suggesting that heroic predecessors experience similar anguish over lost ideals.

Keywords: Romanticism, Modernism, Afterlife, Marsiya (Mourning Recital), Past, Love, Monologism

* دکترای زبان و ادبیات انگلیسی از دانشگاه نشنال استرالیا. استادیار گروه مترجمی زبان انگلیسی در دانشکده مدیریت.

دوره ویکتوریا، از نظر ادبی با چاپ اشعار آلفرد تنی سن در سال 1830 آغاز می‌شود و با فوت شعرای بزرگ این دوره، یعنی رابرت براونینگ در سال 1889 و تنی سن در سال 1892 به پایان می‌رسد. براساس نوشته‌های مجله ادبی وست مینستر، شعرای رمانتیک تا سال 1831 «همه رفته‌اند و یا در حال رفتن هستند» (توماس 1995: xxxiii). لذا به نظر اکثر منتقدین، سال 1830 سال پایان دوره رمانیسم است. و دهه 1890 دهه‌ای است که اساس شعر مدرن در آن قابل جست و جو است. وزن جدید، سبک جدید و درون‌مایه‌های جدید در این دوره، به وسیله شاعرانی مانند هاردی (Thomas Hardy)، دیویدسن (John Davidson)، داوسن (Ernest Dowson) و هاوس من (A.E. Housman) معرفی گردید. لذا دهه 1890 دهه آغاز مدرنیسم در ادبیات انگلیسی مخصوصاً در شعر است که در فرصتی دیگر به آن خواهیم پرداخت. شعر دوره ویکتوریا سال‌های بین دهه سی تا دهه آخر قرن نوزدهم را به خود اختصاص می‌دهد.

زمان مرگ بایرون، آخرین شاعر نسل دوم رمانتیک، یعنی سال 1824 تنی سن (Alfred Tennyson) 16 ساله و رابرت براونینگ (Robert Browning) 12 ساله بود و سوین برن (A.C. Swinburne) هنوز به دنیا نیامده بود. شعر این ایام - یعنی دهه‌های اول دوره - از یک حالت تهاجمی و اعتراضی و حتی ارتدادی برخوردار بود تا از ویژگی‌های ادبیات قرون وسطایی و سادگی طبیعی، احیای فرهنگ قرون وسطایی تلاشی از طرف روحانیت و جتلمن‌های انگلیسی بود تا در مقابل آزادی سیاسی و مذهبی اروپا مقاومت کند. در دهه سی شاهد هستیم که نسل اول دوره ویکتوریا عمدتاً افرادی مانند آلفرد تنی سن (1809 - 1892) و رابرت براونینگ (1812 - 1889) وارد میدان شعر می‌شوند و در این موقع مکتب رمانیسم دستخوش تغییرات سیاسی شده و به نظر می‌رسد که این مکتب مسیر خود را در انگلستان طی کرده است. کیتس (John Keats)، شلی، (Percy B. Shelley) و بایرون (Lord Byron) از دنیا رفته بودند و وردزورث (William Wordsworth) و کلریج (S.T. Coleridge) جزو ستارگان سوخته آسمان ادبیات به‌شمار می‌رفتند.

آثار بایرون به خاطر عدم رعایت مسایل اخلاقی ممنوع شده بود و ناشرین آثار وی به خاطر ارتداد در شعر *Cain* (قابیل) که در آن پادشاهان انگلیس دیوانه و کور معرفی شده بودند مجرم شناخته شده و تحت پیگرد قانونی بودند. ناشرین شلی به خاطر شعر *Queen Mab* که در آن شاعر پادشاهان اروپا را دیوانه و خونخوار ترسیم کرده بود تحت پیگرد

قانونی بودند و هیچ ناشری جرأت چاپ آثار شلی جز اشعار کوچک تغزلی وی را نداشت. جان کیتس هم هنوز معرف حضور معاصرین خود تا سال 1848 نبود. تنها وردزورث بود که او هم «احساسات خودجوش» خود را کنار گذاشته بود. این احساسات در زمانی که در راستای طبیعت و بشریت بود مشکلی ایجاد نمی‌کرد ولی اگر همین احساسات خودجوش دولت، پادشاه، و یا خدا را هدف قرار می‌داد مشکل آفرین بود. وردزورث در سال 1843 به عنوان ملک‌الشعراء انتخاب شد و به قول رابرت براونینگ «وردزورث به خاطر یک مشت نقره و یک آرم که به کت خود بچسباند ما را ترک کرد.» طبیعی به نظر می‌رسد که در این ایام یعنی دهه سوم قرن نوزدهم شعر انگلستان از یک دوره فترت برخوردار شود. این که نویسندگان دوره و مردم دوره احساس می‌کردند که در یک دوره جدیدی زندگی می‌کنند همین باعث شده بود که شاعرانی مثل وردزورث و کلریج احساس کنند که دیگر به این نسل جدید تعلق ندارند. در همین رابطه واژه «مدرن» جایگزین واژه رمانتیک می‌شد. ویکتور هوگو در مقدمه نمایشنامه کرامول تعریفی از مدرن را ارائه می‌دهد. وی معتقد است که دوره کلاسیسم رنسانس و فرهنگ قرون وسطی سپری شده و اروپا وارد مرحله جدیدی به نام «تمدن سوّم» شده است. این دوره جدید دوره‌ای نیست که در آن نارسایی‌های رمانتیک را بر کامل بودن کلاسیسم برتری داد بلکه باید موضوع جدیدی را در شعر دنبال کرد. این موضوع مهم دوره جدید یا عصر مدرن سبک بی‌تناسب، زشت و غیرعادی به نام «گروتسک» (Grotesque) است یعنی رقیب «سبک متعالی» (Sublime) که مورد تأکید شعرای رمانتیک بود. چیز زشت و غیرعادی در هنر مدرن لازمه چیز زیبا بود (هوگو [1827]: 1912: 16).

در کنار این مسایل شاهد موفقیت بزرگی در این دوره هستیم و آن موفقیت والتر اسکات (1771 - 1832) رمان‌نویس اوایل قرن نوزدهم است که تأثیر نوشته‌های وی بر ادبیات دوره فوق‌العاده است. در دوره رمانتیسیم شعر از اولویت برخوردار بود و رمان قالب هنری ثانوی به حساب می‌آمد ولی با شروع چاپ آثار والتر اسکات و شروع دوره فترت شعر، رمان از اول دوره نقش مهم خود را در پرداختن به امور اجتماعی آغاز می‌کند و به عنوان ژانر یا قالب هنری غالب قرن نوزدهم نه تنها در انگلستان بلکه در اروپا نیز مطرح می‌شود. رمان‌نویس‌ها نماینده‌های ادبی دوره به حساب می‌آیند تا جایی که شعرای دوره جهت رقابت با رمان تلاش می‌کنند اشعار خود را به صورت روایتی و یا موضوعات خود را مانند رمان موضوعات اجتماعی

در آورند. اگر رمان دوره نگرانی‌های مربوط به مشکلات جامعه، مشکلات بیکاری، تنگناهای اقتصادی و بحران‌های کارگری را در دوره ویکتوریا دنبال می‌کند شعر رسالت و وظیفه دیگری را به دوش می‌کشد و آن مسایل دینی و اعتقادی دوره در کنار سایر مسایل اجتماعی مثل عشق است. شاید همین رسالت باعث شد که شعرای دوره بیش از علمای کلیسا در خدمت مسیحیت و احیای آن باشند.

شعرای دوره ویکتوریا برخلاف شعرای دوره رمانتیک بیشتر تحت تأثیر زندگی خانوادگی و مخصوصاً پدر خانواده بودند، در حالی که شعرای رمانتیکم سازنده شخصیت خود بودند. پدر آلفرد تنی سن (1809 - 1892) یک روحانی دائم‌الخمر و مالیخولیایی بود و خودش در منزل به دوازده بچه خود درس می‌داد. رابرت براونینگ (1812 - 1889)، رقیب شهرت شعری تنی سن، تحت حمایت پدرش که کارمند بانک بود بزرگ شد تا این که در سن سی سالگی به منظور ازدواج با الیزابت به ایتالیا فرار کرد در خانه پدر بود و تا سال 1861 یعنی تاریخ فوت همسرش در ایتالیا زندگی می‌کرد. پدر ماثیو آرنولد (1822 - 1888) مدیر معروف مدرسه راگبی (Rugby School) یک روحانی بود و تربیت بچه‌های خودش را در مدرسه خود به عهده داشت. پدر کلاف (Arthur Clough, 1819 - 1861) با خانواده خود به آمریکا مهاجرت کرد ولی پس از چندی مجدداً به انگلستان برگشت تا فرزندش در مدرسه دکتر آرنولد به تحصیل بپردازد.

پدران این شاعران انسان‌هایی ساده‌دل با اعتقادات قشری بودند که توان تجزیه و تحلیل یافته‌های جدید علمی و توان توجیه آن‌ها را برای فرزندان خود نداشتند و نمی‌توانستند به فرزندان خود توضیح دهند که با توجه به یافته‌های جدید علم زمین‌شناسی، که قدمت دنیای خاکی ارائه شده براساس تاریخ را از طرف انجیل مردود شناخته بود، از دین مسیحیت چه چیزی باقی مانده بود یا خواهد ماند. این امر همه را ناراحت کرده بود. شعر کوچک ولی مهم آرنولد تحت عنوان «ساحل دُور» (Dover Beach) این بی‌اعتقادی مردم توأم با حسرت به دنیای گذشته و اعتقادات قدیمی را نشان می‌دهد و نهایت امر این که شاعر «دوست داشتن و عشق ورزیدن» را جایگزین اعتقادات راسخ سنتی مردم پیشنهاد می‌کند. به خاطر همین نگرانی‌ها بود که مردم دوره ویکتوریا بیشتر روی بهبود وضع زندگی دنیوی انسان‌ها کار می‌کردند تا در مورد آخرت. مسئله آخرت و ابدیت از مسایلی بود که نویسندگان را زیاد نگران می‌کرد و آن‌ها سعی داشتند به آن نپردازند. بحثی که بین آلفرد تنی سن و توماس کارلایل

پیش آمد قابل توجه است. این بحث هم در کتاب خاطرات تنی سن و هم در نامه‌های ادوارد فیتنر جرالده خالق منظومه رباعیات عمر خیام ذکر شده است. بحث در مورد ابدیت و فناپذیری انسان است.

کارلایل بحث را این‌گونه آغاز می‌کند که انسان مانند یک مسافر وارد یک مسافرخانه یعنی دنیا می‌شود، اتاقی اجاره می‌کند و شب را در آنجا اقامت می‌کند و روز بعد آنجا را ترک می‌کند و صاحب مسافرخانه آن اتاق را به شخصی دیگر اجاره می‌دهد. تنی سن وارد بحث می‌شود و ادوارد فیتنر جرالده هم شاهد بحث است. تنی سن می‌گوید که درست است که انسان همانند یک مسافر وارد مسافرخانه‌ای می‌شود و شب را در آنجا بیتوته می‌کند ولی به امید این که فردا بعد از ترک مسافرخانه عازم جای دیگری است شب را سحر می‌کند (تنی سن 1899: 762). این بحث نشان‌دهنده شعر دوره ویکتوریا است. هر شاعر به نوبه خود سعی دارد عازم جای دیگری بودن را به نحوی نشان دهد. منتهی جامعه‌شناسان و افرادی مثل جان استوارت میل معتقد بودند که نباید به این نگرانی‌ها پرداخت زیرا ملاک این دنیا است و در این دنیا هم ملاک بهبود وضع مردم و میزان سعادت اکثریت مردم است و مسایل اخلاقی و اعتقادی نیز باید بر این اساس پی‌ریزی شود. در این صورت است که بهشت آسمانی را در روی زمین می‌توان ساخت و به قول ویلیام موریس آن را می‌توان بهشت زمینی (The Earthly Paradise 1868) نامید.

این دیدگاه خواسته‌های معنوی مردم را اغنا نمی‌کرد. مردمی که با روح مسیحیت متأثر و بزرگ شده بودند فکر دنیای آخرت آن‌ها را نگران و به خود مشغول می‌ساخت. توماس کارلایل و آرنولد از نویسندگان و شعرايي بودند که تلاش می‌کردند این روح اعتقاد را حفظ کنند - منتهی خارج از کلیسا. آرنولد معتقد بود که شعر می‌تواند جایگزین عبادات و تعالیم مسیحیت گردد. وی معتقد بود که شعر می‌تواند جایگزین مذهب شود چرا که شاعر، زندگی را پیوسته و کامل می‌بیند. شاعر می‌تواند هم از نیاز انسان به رفتار و هم از نیاز انسان به زیبایی حرف زند. آرنولد در مقاله خودش تحت عنوان «مطالعه شعر» (The Study of Poetry 1880) اظهار داشت که آنچه امروزه از مذهب و فلسفه بر ما می‌گذرد می‌توان با شعر جایگزین کرد (آرنولد 1888: 340).

کارلایل به نوبه خود اعتقاد به روح مسیحیت بدون کلیسا را پیشنهاد می‌کرد و آن را «ماورای الطبیعه طبیعی» می‌نامید. به این معنا که آنچه دیگران در ورای این جهان فیزیکی

جست و جو می‌کنند را می‌توان در همین جهان یافت. توماس هاکسلی که از طرفداران سرسخت داروین بود معتقد بود که ایده کارلایل باعث شده بود که وی حس عمیق دینی را در غیاب کامل مذهب احساس کند.

در زندگی و نوشته‌های دوست صمیمی آرنولد یعنی آرتور هیو کلاف (1819 - 1861، Arthur Hugh Clough) می‌توان معضل بزرگ زندگی او و سایر مردم دوره ویکتوریا را جست و جو کرد و آن تضاد بین ایمان و شک بود. در شعر «نگو که مبارزه فایده‌ای ندارد» (Say Not the Struggle Nought Availth)، کلاف با استفاده از استعاره جنگ معنوی فکر و احساس خود و خواننده را مخاطب قرار می‌دهد و می‌خواهد به جنگ دشمن رود: دشمنی به نام اعتقادات سنتی که انسان گرفتار آن‌ها است. تشخیص این که این مبارزه مفید است خود نشان‌دهنده اهمیت و حساس بودن قضیه است. ترس‌هایی که ممکن است دروغ باشند نباید ما را از این مبارزه باز دارد. جالب این که کلاف معتقد بود که امید برای یک زندگی مدرن و تازه و عاری از هرگونه ستمگری نیز ممکن است فریبی بیش نباشد. این مرحله همان مرحله تشدد و پریشانی ذهن است این ایده شبیه به گفته خود آرنولد است که در شعر «قطعه‌هایی از [صومعه] گراند چارتروز» (Stanzas from the Grande Chartreuse) عنوان کرد که «بین دو دنیا سرگردان هستیم، یکی از دست رفته است / دیگری توان زایش ندارد». برای بیان دنیای از دست رفته، شعرای دوره به سرودن مرثیه (Elegy) می‌پرداختند. اشعار مرثیه‌ای جدی در ادبیات انگلیسی کم نیست. از شعرای قبل از دوره ویکتوریا می‌توان از چوسر، میلتن، جان دان، پوپ، گری، وردزورث و شلی نام برد. شعرای دوره ویکتوریا تمایل داشتند که در اشعار خود جدیت و تفکر مالخولیایی یا احساس بیمارگونه را بیان کنند. افکار شعرای دوره بیشتر به پرداختن به مسایلی از قبیل مرگ، تأسف برای گذشته از دست رفته و افسوس خوردن برای زندگی گذرا گرایش داشت. این گرایش فکری و تمایل درونی توانست مرثیه‌های دوره ویکتوریا را خلق کند. این روح مرثیه سرایی پا فراتر از اشیاء معمولی، دوستان، اعضای خانواده و عشاق فراتر گذاشته و به بیان تأسف‌های عمومی می‌پرداخت. بیشتر شعرای دوره این‌گونه بیان احساسات را تشویق می‌کردند و به آن‌ها دامن می‌زدند تا این که آن‌ها را سرکوب کنند. آن‌ها سعی می‌کردند که روح غالب در اشعار مرثیه‌ای پیشگامان خود را ادامه دهند. منتهی دوره‌های قبل این چنین شاهد افت معنی‌دار اعتقادات سنتی نبودند که شعرای دوره ویکتوریا بودند. ضربه خوردن به

اعتقادات راسخ، نظر آن‌ها را نسبت به مرگ عوض کرده بود. درست است که مردم دوره‌های قبل نیز از لبه تیغ مرگ بیمناک بودند ولی اعتقاد به دنیای بعد از مرگ این لحظه را برای آن‌ها قابل تحمل می‌کرد. جان دان (John Donne 1572 - 1631) با جسارت هرچه بیشتر، در غزلی ("Death Be Not Proud") مرگ را مخاطب قرار می‌دهد و به آن می‌گوید که ای مرگ این قدر به خودت مغرور نباش چرا که وجود تو یک لحظه است و آن چشم روی هم گذاشتن است و پس از آن من برای همیشه بیدار خواهم شد و تو دیگر برای همیشه مرده‌ای. ولی این آرامش خاطر، در دوره ویکتوریا وجود نداشت.

بزرگترین شعر مرثیه‌ای این دوره شعر به یاد آرتور هلم (*In Memoriam A.H.H.*) اثر آلفرد تنی‌سن است، شعری که ملکه ویکتوریا بعد از انجیل آن را بزرگترین آرامش‌بخش دوران اندوه بار خود پس از مرگ شوهرش پرنس آلبرت (1861) می‌دانست (کارتز 2001: 294) شعر به یاد همانند منظومه رباعیات عمر خیام اثر ادوارد فیتزجرالد در منزل هر تحصیل کرده و تحصیل نکرده انگلیسی و آمریکایی یافت می‌شد. شعری که هم افراد عادی و هم افراد تحصیل کرده می‌توانستند از خواندن آن لذت ببرند؛ برخلاف اشعار مدرن مثل اشعار تی. اس. الیوت که حتی افراد تحصیل کرده هم بدون توضیحات خود نویسنده یا منتقدین، قادر به فهم نیستند.

در گذشته لازم نبود که شاعر موضوع مرثیه خود را خوب بشناسد. جان دان هرگز خانم الیزابت دروری (Elizabeth Drury) را ندیده بود ولی مرثیه‌ای برای او سروده است؛ جان میلتون اندکی آشنایی با شاه ادوارد داشت؛ شلی مختصری با کیتس آشنا بود. خود حضور مرگ، سبب جدی بودن شاعر در پرداختن به موضوع بود ولی در مورد تنی‌سن مسئله فرق می‌کرد. آرتور هلم جوان ناکام بیست و دو ساله، دوست صمیمی و عضو روشنفکران و منتقدین دانشگاه کمبریج بود و همچنین نامزد خواهر تنی‌سن (Tennyson) بود. از همه بالاتر، مشوق تنی‌سن در پرداختن به شعر بود. مرگ غیرمترقبه وی باعث متلاشی شدن تجارب شخصی تنی‌سن شد و باعث شد شاعر نسبت به ثبات و اطمینان به وجود انسان و روح شکست ناپذیر وی شک کند. شعر به یاد... آرتور هلم را بزرگتر از خود زندگی نشان می‌دهد به نحوی که شاعر برای از دست دادنش احساس گناه می‌کند. به قول دونالد توماس (1995: xlili) هیچ شاعری حتی وردز ورث، بودلر و شلی نتوانسته است شدت ترس و علاقه را تا حدی که تنی‌سن در بند 50 شعر گفته بیان کند:

پیش من باش وقتی که ایمانم ضعیف شده
آن موقع که خون در رگ‌ها جاری است و اعصاب هنوز حس دارند
دل‌م مریض است و چرخ‌های هستی آهسته‌تر شده است.

ترس و اندوه، ایمان غوطه‌ور شده در شکاکی، همه و همه رنج‌های روح است، روحی که با مرگ و انهدام رو در روست ولی نهایتاً ایمان برنده می‌شود: «ایمان راسخی که در شک صادقانه وجود دارد، باور کن در اعتقاد ناقص وجود ندارد» (بند 96).

بین زمان فوت هلم و چاپ شعر، حدود هفده سال فاصله است. در طول این مدت قسمت‌های مختلف شعر، سروده شده و یا به عبارت خود تنی‌سن «ساخته» شده است. شعر درباره عشق و مرگ است، شعری که شاعر با استادی تمام توانسته است احساسات ناآرام و بیمارگونه خود را بیان کند. مرگ هلم به قدری عظیم بوده که موضوعات دیگری را که شعر بحث می‌کند مثل طبیعت، علوم، شکاکی و خلقت همه تحت تأثیر این موضوع اصلی هستند. تنی‌سن شاید تنها شاعر دوره باشد که توانسته است با علوم طبیعی کنار آید و یافته‌های علوم را که دیگران آن‌ها را ضربه بر پیکر مسیحیت می‌دانستند آن‌ها را لازمه اعتقاد می‌دانست و حتی چند سال جلوتر از داروین بر اعتقاداتی شبیه یافته‌های او اشاره داشته باشد.

آلفرد تنی‌سن در ششم اوت 1809 در لیکن شایر (Lincolnshire) به دنیا آمد. وی ششمین فرزند از دوازده فرزند خانواده بود. پدرش جورج تنی‌سن کشیش منطقه بود و به خاطر محروم شدن از ارث خانوادگی به نفع برادر کوچکتر خود از فشار عصبی رنج می‌برد و فردی دائم‌الخمر و عصبانی بود. آرتور برادر دیگر آلفرد مثل پدر دائم‌الخمر بود و برادر دیگرش یعنی ادوارد مدتی در آسایشگاه روانی بستری بود و لذا آلفرد خود نیز در طول زندگی نگران حالات روانی مشابه بود. آلفرد از سال 1816 تا 1820 در مدرسه گرامر لاوث (Louth) درس خواند و سپس تحصیلات خودش را تحت سرپرستی پدر در منزل ادامه داد و در سال 1827 وارد دانشگاه کمبریج شد. تنی‌سن برنامه زمان‌بندی شده‌ای را برای مطالعات هفتگی خود داشت. و از آنجایی که از بچگی می‌خواست حرفه شاعری را پیش گیرد لذا همیشه خودش را برای شاعری بزرگ شدن، آماده می‌کرد. تا این‌که در سال 1851 پس از فوت وردز ورث، ملک‌الشعراى انگلستان شد. تنی‌سن زبان یونانی را از پدرش فرا گرفته بود و طبق برنامه هفتگی ادبیات کلاسیک، زبان لاتین، زبان یونانی مطالعه می‌کرد و از طریق نوشته‌های لایل، با علم زمین‌شناسی و سایر علوم طبیعی آشنایی کامل پیدا کرد.

در سال 1827 با کمک برادرش چارلز، مجموعه اشعاری را به نام *اشعاری توسط دو برادر* (By Two Poems Brothers) چاپ کرد. در ژوئن 1829 در دانشگاه کمبریج جایزه‌ای را برای شعر خود «تیمباکتو» (Timbuctoo) دریافت کرد و در اکتبر همان سال عضو انجمن هنری کمبریج شد. اعضای این انجمن به «رسولان» (Apostles) معروف بودند. این انجمن در سال 1820 توسط گروهی از دانشجویان که از برنامه آموزشی دانشگاه کمبریج ناراضی بودند، تشکیل شد و اعضای گروه، بیشتر وقت خود را به بحث و تبادل نظر در مورد ادبیات و افکار مطرح شده در جامعه می‌گذراندند. آرتور هلم پسر هنری هلم مورخ دوره ویکتوریا عضو فعال این انجمن بود که در مورد مذهب و نقد ادبی مطلب می‌نوشت. در دانشگاه کمبریج تنی‌سن با هلم آشنا شد و این آشنایی منجر شد که این دو جوان نسبت به هم علاقه عاطفی پیدا کنند و هلم نامزد خواهر تنی‌سن شد. در سال 1830 تنی‌سن اولین کتاب اشعار خود را تحت عنوان *اشعاری عمدتاً تغزلی* (*Poems, Chiefly Lyrical*) به چاپ رساند و با چاپ این کتاب، ادبیات دوره ویکتوریا آغاز می‌شود.

در سال 1831 پدر تنی‌سن فوت کرد و وی به خاطر مشکلات مالی خانواده، مجبور شد تحصیل در دانشگاه را رها کند. در سال 1833 هلم در سفر خود به وین به سبب حمله مغزی در سن 22 سالگی فوت کرد و مرگ هلم بزرگترین ضربه را بر پیکر او وارد کرد. در همین سال تنی‌سن نوشتن شعر به یاد... را آغاز کرد. این شعر به دنبال از دست دادن دوست، به چگونگی سازش شاعر با وضع روحی خودش می‌پردازد. شعر نشان می‌دهد که چگونه شاعر با غم و غصه کنار می‌آید نه به وسیله فراموش کردن آن، بلکه با عادت کردن به آن، غمی که محور اصلی زندگی شاعر بوده است. شاعر تسلی پیدا می‌کند نه از طریق تأیید اعتقادات دینی مربوط به جاودانه بودن بلکه در عملکردهای یاد و خاطره، درک، خلاقیت و تفکر. شعر به یاد... غیرممکن بودن تعریف ایمان از یک طرف و سخت بودن زندگی بدون آن را از طرف دیگر نشان می‌دهد. این شعر بزرگ دوره، درباره جدال ایمان و شکاکی است. این شکاکی تا پایان زندگی با شاعر است و به نظر می‌رسد که شاعر فقط درباره غم خود با خواننده صحبت نمی‌کند بلکه این غم، غصه دیگران نیز است و با دیگران صحبت نمی‌کند بلکه از طرف دیگران حرف می‌زند. وقتی که شعر برای اولین بار بدون اسم شاعر در سال 1851 به چاپ رسید خواننده‌ای فکر می‌کرد که این شعر درباره بیوه داغداری است که به خاطر همسر ملوانش عزادار است. خواننده دیگری فکر می‌کرد که

پدري به سلامتی فرزند در حال مرگش شراب می خورد و مادري برای فرزند غرق شده خود دعا می کند. این ها صرفاً نمونه هایی است که نشان می دهد چطور شاعر از طرف دیگری حرف می زند. پرداختن به مشغله های ذهنی همان اندازه برای تنی سن مهم بود که پرداختن به چشم اندازهای طبیعی، مضاف بر این که تنی سن استاد تمام عیار موسیقی شعر بوده است تا حدی که ادیسون پیشنهاد کرد که صدای او ضبط شود و صدای ضبط شده وی در موزه بریتانیا موجود است (توماس: xiv).

از موضوعات اصلی که تنی سن در طی شصت و پنج سال شاعری به آن ها پرداخت می توان از عناوین ذیل نام برد که پروفیسور گلنيس بايرون (Glennis Byron 2000) استاد دانشگاه استرلینگ در یادداشت هایی بر اشعار تنی سن مطرح کرده است.

1 - تنهایی و پرداختن به مسایل اجتماعی: بیشتر اشعار تنی سن بیانگر تنش بین حس کناره گیری از جامعه و در مقابل آن پرداختن به مسایل اجتماعی است. اشعار اولیه تنی سن اشعار سال 1830 تحت عنوان «اشعار عمدتاً تغزلی» بیشتر به تمایل و احساس منزوی و گوشه گیر بودن می پردازد تا پرداختن به مسایل اجتماعی، شاید این همین احساسی است که از روح رومانیتسم وی برخاسته باشد. برخوردی که منتقدین تنی سن با این اشعار می کنند سبب می شود که او اجباراً این روح رومانیتسم را کنار بگذارد. در نتیجه از سرودن اشعار تغزلی دست برمی دارد و اولین اشعار تک گویی دراماتیک (Dramatic Monologue) خود را می سرايد. لذا در طول دوره شاعری خودش این احساس در اشعار تنی سن وجود دارد، از طرفی تمایل به گوشه عزلت گزیدن و از طرف دیگر پرداختن به امور اجتماعی مثل اشعار «بانوی جزیره شالات» (The Lady of Shalott)، «یولیسیس» (Ulysses) و «مود» (Maud). تنی سن تصمیم می گیرد که بین خواسته ها و دردهای شخصی خویش و خواسته های جامعه یک نوع سازش ایجاد کند به نحوی که از خواسته ها و دردهای شخصی خودش آغاز کند و به مسایل فراتر از مسایل فردی بپردازد. این آرزو در شعر معروف به یاد... جامه عمل می پوشد به طوری که اندوه از دست دادن یک دوست صمیمی، منجر می شود که به مسایل اساسی جامعه - که اعتقادات افراد جامعه را تهدید می کند - بپردازد.

2 - موضوع بعدی مسئله علم و دین است که بیش از هر چیز دیگر مردم دوره ویکتوریا را به خود مشغول می کرد. به یاد... در بین سال های 1833 و 1850 سروده شده است یعنی

9 سال قبل از این که اثر معروف داروین تحت عنوان *درباره منشأ انواع* (1859) به چاپ برسد (آرمسترانگ 1998: 261). در طول این سال‌ها تنی‌سن با علوم زمان خود مخصوصاً با اثر چارلز لایل آشنا شده بود. این آثار علمی دو پیام عمده داشتند: یکی آن که نتایج علوم نشان می‌داد که عمر آفرینش خیلی بیش از آن است که انجیل به آن اشاره داشته است، و دوم این که نسل انسان مثل یک نوع از انواع دیگر موجودات روی زمین دستخوش تکامل بوده است و انسان در بدو خلقت کامل خلق نشده است. تنی‌سن در بند 118 شعر خود اظهار امیدواری می‌کند که انسانیت انسان باید به طرف بالا، تکامل پیدا کند و انسان اجازه دهد که میمون و ببر (به عبارتی خصلت حیوانی انسان) از بین بروند. اما تکامل صرفاً به معنی پیشرفت نیست. شاید تکامل به معنی تنازع بقاع است یا به عبارتی از بین رفتن و یا به معنی به موجودی پست تبدیل شدن. در پایان شعر *چکامه‌های پادشاه (Idylls of the King)* آرتور افسوس می‌خورد که حکومت و پادشاهی وی به دست انسان‌هایی مثل حیوان خواهد افتاد.

برای تنی‌سن، همچون سایر انسان‌های دوره ویکتوریا، این یافته‌های علمی یک نوع بحران در دین را ایجاد کرده بود. در نتیجه تنی‌سن اعتقادات شخصی خودش را به دین مسیحیت نه براساس یافته‌ها و مدارک خارجی، بلکه براساس تجارب درونی خود استوار کرد. در بند 124 شعر به یاد... تنی‌سن می‌نویسد «من او را [خدا را] نه در دنیا و نه در خورشید / نه در بال عقاب و نه در چشم حشرات» یافتم. بعد ادامه می‌دهد که من او را «احساس کرده‌ام».

3 - طبیعت: طبیعت برای شعرای نسل اول رمانتیک هم منبع الهامات درونی و هم راهنمای اخلاقی بوده است. یافته‌های علمی در قرن نوزدهم نه تنها منجر به بروز بحران در اعتقاد شد بلکه اعتقاد به طبیعت را با همان بشر رمانتیکی که آن را منبع الهامات و نشانه‌های خداوند می‌دانسته است مشکل‌تر ساخت. در بخش 56 شعر به یاد... تنی‌سن به جای بینش رمانتیکی از طبیعت به عنوان راهنما و پرستاری گشاده‌رو و مهربان از طبیعتی «با چنگ و دندان خونین رنگ» صحبت می‌کند. در همین بند تنی‌سن نشان می‌دهد که چطور با متأثر شدن از یافته‌های علم زمین‌شناسی طبیعت، دیگر «نگران هیچ چیز نیست / همه باید از بین بروند» چنین طبیعتی دیگر علاقه برای انسان باقی نمی‌گذارد. طبیعتی که زمانی به عنوان یک مادر، با تمام عشق و علاقه به فرزندان خود عشق می‌ورزید. باید گفت که طبیعت همان طبیعت است ولی نگاه‌ها به آن متفاوت شده است.

4 - علاقه به گذشته: موضوع دیگری که شعرای این دوره را به خود مشغول ساخته بود «گذشته» است. این علاقه به گذشته و تأسف برای آن همیشه در زندگی حال وجود دارد و به قول تنی سن «روزهایی که دیگر نیستند.» تنی سن همیشه از «حال» ناراضی است تا این که حال تبدیل به گذشته شود. آن وقت آن گذشته برای او جذابیت دارد. از آنجایی که حادثه مهم و اصلی در زندگی تنی سن همان مرگ آرتور هلم است که در اوایل زندگی شخصی و شاعری وی اتفاق افتاده بود طبیعی است که اشعار وی خواه ناخواه باید به گذشته برگردد. ولی این تمایل به گذشته، فقط گذشته خود او نیست بلکه به اوضاع اجتماعی و مذهبی دوره‌ای که در آن زندگی می‌کرد نیز برمی‌گردد. نباید این مطلب را نادیده بگیریم که اگر مرگ هلم نیز اتفاق نمی‌افتاد، ادبیات دوره گذشته تأثیر خودش را روی تنی سن می‌گذاشت. اشعار اولیه تنی سن متأثر از ادبیات دوره رمانتیک است. در شعر «قصه عاشق دل‌باخته» (Lover's Tale) می‌گوید:

حال تابع گذشته است

به طوری که من در آن زندگی کردم؛ بنابراین زنده‌ام

نمی‌توانم بمیرم و در بودنم

بخشی از دیروز خویش هستم

که مرا به امروز انداخته

جسمی که در حال سفر است، مریض و خسته

سنگینی گذشته [پیری] را در اعضای بدنم احساس می‌کنم (118 - 124).

اشعار تنی سن پر از «افسردگی»، «حسرت گذشته»، «اشتیاق و افکار خیالی» است و تنها رقیب وی توماس هاردی است که مثل تنی سن مشغله ذهنی وی گذشته است آن هم گذشته زندگی خودش، با این تفاوت که هاردی قادر بود گذشته و حال خودش را با یک دید انتقادی توأم با شکاکی مرور کند. اکثر شعرای دور ویکتوریا این تمایل، گذشته را به گذشته خود و یا سایر جوامع بسط داده‌اند.

بازگشت به گذشته، یا علاقه به گذشته، در دوره‌های قبل تا اندازه‌ای محدود بود ولی در دوره ویکتوریا با انتخاب گسترده‌ای از گذشته مواجه هستیم. این گذشته می‌تواند به آتن، قرون وسطای مسیحیت، اسپانیا، آشوری‌ها و بیزانس یا روم شرقی برگردد. «گذشته» است که در آن مشکلات دوره، نقش بازی می‌کنند. گذشته‌ای که شعرای دوره

از آن حرف می‌زند قرون وسطی و رنسانس است. تنها رنگ و زرق و برق قرون وسطی نبود که برای شعرای دوره خوشایند بود بلکه همگنی، صداقت، اطمینان، اعتقادات راسخ هدف آن‌ها نیز بود. پرداختن به گذشته و یا به عبارتی «تاریخ» در فرهنگ و زندگی فکری مردم دوره ویکتوریا حضور دارد. تاریخ صرفاً خودش را به موزه‌ها و گاه شمارها محدود نمی‌کند، بلکه در هنر، معماری و ادبیات دوره نیز حضور دارد. جنجال‌های علمی، مذهبی هنری و فرهنگی همه و همه ابعاد تاریخی دارند. این جار و جنجال‌ها مربوط به رابطه حال با گذشته است.

موضوع‌های دیگری که تنی‌سن به آن‌ها پرداخته است و مجال طرح آن‌ها در این مقاله نیست، عبارتند از «عشق» و «ازدواج» که در صورت وجود، ثبات و سعادت به زندگی انسان‌ها روی می‌آورد. و موضوع دیگر ارتباط زن و مرد در اشعار تنی‌سن است. شعر شاهزاده خانم *(The Princess)* در همین رابطه است. و در پایان از سیاست باید گفت که بعضی از منتقدان، تنی‌سن را نماینده امپریالیست می‌دانند به این معنی که قلم وی در بسط و توسعه امپراطوری انگلستان به کار می‌رفته است.

روشنفکران دوره ویکتوریا تاریخ را به عنوان یک امر پیوسته تلقی می‌کردند و اصلاً مطالعه تاریخ در این دوره یک امر جدی و حرفه‌ای بوده است. روشنفکران به دنبال معنی کردن ارزش‌های حوادث گذشته بودند تا بتوانند حال را درک کنند. در سال 1843 کارلایل در کتاب گذشته و حال مدعی بود که هدف و ارزش نگارش تاریخ گذشته این است که حال و آینده را درک بکنیم. نویسندگان دوره، گذشته را در اشعار خود احیاء می‌کردند و یادآور می‌شدند تا این‌که بتوانند به اهمیت هویت تاریخی تهدید شده خودشان دست پیدا کنند و تلاش کنند دنیای صنعتی خود را مکان و زمان مناسبی برای زندگی سازند.

خلاقیت فوق‌العاده برای استفاده از گذشته را باید در اشعار رابرت براونینگ (1812: 89) جست و جو کرد. برخلاف تنی‌سن که به سنت کلیسا وابسته بود، براونینگ به فرقه پروتستان غیروابسته به کلیسا تعلق داشت. تحصیلات آکادمی در زندگی براونینگ اصلاً تأثیر نداشت بلکه وی در کتابخانه پدر خودش که بانکدار ثروتمندی بود مطالعه و تحصیل می‌کرد. اگر تنی‌سن پیرو سبک و اشعار جان کیتس بود براونینگ برای مدتی کم، پیرو شیلی بود. تنی‌سن در اشعار اولیه خود دوست داشت که صدای باد را که با او صحبت می‌کند، بشنود در حالی که براونینگ به جای «شنیدن» دوست داشت که دیگران به او نگاه کنند و او را بشنوند. حتی در

آخرین اشعار این دو شاعر بزرگ دوره همین خصیصه مشهود است: تنی سن در شعر «لحظه احتضار» (Crossing the Bar 1889) صدای ناقوس شبانه را می شنود در حالی که براونینگ در آخرین شعر خودش «مقدمه بر آسولاندو» (Epilogue to Asolando 1889) توجه مردم را به خودش جلب می کند و می خواهد مردم دنیا بدانند که وی چطور در ایام پرتلاطم شک و ایمان، زندگی کرده است و چطور خواهد مرد:

کسی که هرگز پشت به دنیا نکرده و با سینه سپر داده شده
به جلو حرکت کرده
هرگز شک بر شکستن ابر نکرد،
هرگز حتی فکر هم نکرد که باطل پیروز خواهد شد،
اگرچه حق در بدترین شرایط بود.
همیشه بر این باور بوده که برای عروج به دنیا آمده
همیشه با ناملایمات نبرد کرده
خواهد خوابید تا مجدداً عروج کند (11 - 115)

این خطوط اعتقاد راسخ براونینگ را به دین مسیحیت در ایامی که خیلی ها در شکاکی به سر می بردند بیان می کند و نشان می دهد که وی هیچ وقت ذره ای بر وجود شک، در روح خود نیندیشیده است (زارع بهتاش 1994: 176).

رابرت براونینگ از اول شروع کار خود، به عنوان نمایشنامه نویس و شاعر، یک هنرمند مشکلی بود به طوری که در آخر قرن نوزدهم انجمنی برای توضیح اشعار وی تشکیل شد. افکار و عقاید برانینگ را می توان به افکار و عقاید مولوی جلال الدین بلخی تشبیه کرد. تمام وجود براونینگ عشق است، دریای پرتلاطمی است که عمق آن مشخص نیست. به قول آرمسترانگ اشعار براونینگ واقعاً ناقص هستند مگر این که در ذهن خواننده به تصویر کشیده شوند و پس از ترکیب با ذهن خواننده تفسیر شوند (آرمسترانگ 1969: 93 - 123). منتقد دیگری به نام هیلیس میلر معتقد است که براونینگ یک دریای بیکران و عمیقی است در عین حال بی شکل و ناپایدار (میلر 1963: 81). به قول ادوارد فیتز جرالده براونینگ استاد مسلم و پیامبر بزرگ مکتب گروتسک در انگلستان است (فیتز جرالده، نامه ها 1875: 628). برخلاف تنی سن که همیشه سعی می کرد منتقدین و خواننده های خود را راضی کند هنر براونینگ از اول تا آخر راضی کردن خود است تا خوانندگان.

عشق برای براونینگ عالی‌ترین تجربه زندگی است که در ازدواج متجلی می‌شود. برای براونینگ عشق در دل انسان بهترین نشان اثبات وجود خداوند است. بستر طبیعی برای براونینگ که عشق در آن شکل می‌گیرد و به رشد می‌رسد، ازدواج است. عشق همان طوری که شعر «ساحل دُور» نشان می‌دهد پناهگاهی است از دنیای دشمنی‌ها و ناملایمات، دنیایی که دشمنان جاهل، شبانه به جان هم افتاده‌اند. مه‌د چنین عشقی خود طبیعت است.

در شعر شب کریسمس (*Christmas Evening*) براونینگ نظرات خودش را درباره دو خط فکری مذهبی بیان می‌کند که بین معاصران خودش تفرقه انداخته است و همچنین لامذهبی که هر دو فرقه را تهدید می‌کند. وی وجه مشترک این دو فرقه را «عشق» می‌داند که آن را بر کرسی استادی منتقدین آلمان که مروج بی‌اعتقادی به مسیحیت بودند ترجیح می‌دهد. ممکن است که آن دو فرقه هوای موجود را برای تنفس آلوده سازند ولی با وجود این موعظه گر کاتولیک، زنجیر یوغ رُم را به عقاید منفی استاد آلمانی ترجیح می‌دهد چرا که این استاد «هوایی را باقی نمی‌گذارد که مسموم شود؛ با استادی ظالمانه ذره ذره هوای موجود را از بین می‌برد و انسان را در پوچی تنها می‌گذارد» (909 - 913).

براونینگ علاقه عجیبی به چیزهای نگران‌کننده و غیرعادی و یا به عبارت ویکتور هوگو به «گروتسک» داشت. پانزده سال زندگی در ایتالیا باعث شد که براونینگ برای اشعار و نمایشنامه‌های خود از دوره رنسانس استفاده کند و موضوعات جدید عصر خودش را در زمان رنسانس مطرح کند. با این عمل عکس‌العمل خودش را نسبت به شعرای معاصر خودش که قرون وسطی را برای زمان اشعار اختیار می‌کردند نشان دهد. او دنیای شمال ایتالیا را با استفاده از تکنیکی مثل چشم دوربین می‌بیند و ناتورالیسم سینمای اروپای صد سال بعد را ترسیم می‌کند. براونینگ به زیبایی، اشیای معمولی و تزئینی اتاق خواب عاشقان را سحرگهان که نور آفتاب از لای پنجره به داخل اتاق وارد می‌شود توصیف می‌کند. با وجود این ذهن انسان و علایق وی بیش از دنیای بیرونی، برای براونینگ اهمیت دارد.

او هنر خود را از ابتدا تلاشی برای انعکاس طبیعت انسان به کار می‌برد و به جرأت می‌توان گفت که هیچ شاعر انگلیسی به جز شکسپیر این قدر نتوانسته است که به طبیعت انسان نزدیک شود. اشعار و نمایشنامه‌های براونینگ مشکل و تا اندازه‌ای ناموفق بودند. وی مکالمه

شخصیت‌ها را با صنعت شعر درهم آمیخت تا دنیایی را که مردم در آن زندگی کردند یادآوری کند. و به این طریق صنعت تک‌گویی دراماتیک را که شکسپیر به‌وجود آورد بود، به اوج می‌رساند.

انسان‌های اشعار براونینگ پا از کاغذ بیرون می‌گذارند و وارد دنیای معمولی می‌شوند تا یادآور دنیایی باشند که مردم در آن زندگی می‌کنند. براونینگ علمی‌تر از سایر معاصرانش تنهایی‌های شخصیت‌هایش را و یا خیانت آن‌ها را و بالاتر از همه زندگی جنسی آن‌ها را کالبد شکافی می‌کند. انسان‌های مقدس مشکل‌دار، انسان‌های حقه‌باز و به ظاهر متقی و یا عاشقان در لحظه عاشق شدن و یا جدا شدن با چنان منطق انعطاف‌ناپذیری صحبت می‌کنند که انگار از نظر اخلاقی مریض نیستند. هدف اصلی شاعر همان طوری که خودش در شعر «موی طلایی» (Gold Hair) گفته «گناه اولیه انسان بود / گمراهی دل انسان» (149) - (150). او باید به انسان‌های فاسد و خوب خود اجازه دهد تا هرچه در دل دارند آشکار سازند. شاعر در کار آن‌ها دخالت نمی‌کند: نه به آن‌ها اطمینان می‌دهد و نه آرامش. دوستان براونینگ این علاقه وی را کالبد شکافی کسالت‌آور و مضمّن کننده می‌دانستند.

براونینگ در اثر برجسته خود که حجم آن به اندازه ده نمایشنامه شکسپیر است یعنی حلقه و کتاب (69 - 1868 *The Ring and the Book*) خواننده را به آزمایشگاه شعر می‌برد و مراحل خلق یک اثر ادبی را نشان می‌دهد. واژه «حلقه» در عنوان کتاب به مهارت براونینگ در خلق اشکال زنده از حوادث تاریخی اشاره دارد و واژه «کتاب» به مجموعه‌ای از حوادث واقعی مربوط به قتل در قرن هفده اشاره دارد که این اثر به روایت محاکمه آن قتل می‌پردازد. این محاکمه، به دفاعیه شوهری که زن خود را به خاطر ارتباط با دیگری به قتل رسانده مربوط است. وی خواننده را به داخل ذهن شخصیت می‌برد و به این طریق راه را به ویلیام فاکنر خالق اثر خشم و هیاهو (1929 *The Sound and the Fury*) و همچنین به نویسندگان داستان‌های پلیسی نشان می‌دهد. عشق، مذهب و زمان سه موضوع عمده‌ای هستند که براونینگ در طول دوران شاعری خود به آن‌ها پرداخته است. تی. اس. الیوت و عزرا پاوند، پیش‌قراولان مکتب مدرنیسم در ادبیات، تحت‌تأثیر سبک براونینگ قرار گرفته‌اند.

وقتی که براونینگ را در قبرستان وست‌مینیستر لندن به خاک می‌سپردند هنری جیمز (Henry James) که در مراسم شرکت داشت گفت: «نویسندگان عجیب و بزرگ زیادی در

اینجا آرمیده‌اند ولی هیچ عجیبی این قدر بزرگ و هیچ بزرگی این قدر عجیب نبوده است» (توماس: xlvi). براونینگ در زمان حیات خودش با استقبالی مواجه نشد که رقیب تنی‌سن شود. سال‌های متمادی در تاریکی به‌سر برد تا این‌که بعدها به عنوان نویسنده مدرن دوره ویکتوریا مطرح شد. مسلماً دارا بودن ویژگی دوره ویکتوریا نبود که براونینگ را معروف ساخت بلکه اروپایی بودن و آشنا بودن وی با گذشته و حال اروپا بود که او را معروف ساخت (توماس).

شاعری که مثل یک پل، شکاف موجود بین لرد آلفرد تنی‌سن و رابرت براونینگ را پر می‌کند ماثیو آرنولد (Mathew Arnold 1822 - 88) است. آرنولد در 5 ژوئن 1869 طی نامه‌ای به مادر خود در اشاره به نقش تاریخی شعر می‌نویسد:

اشعار من به‌طور کلی حرکت فکری در ربع قرن گذشته را نشان می‌دهد و زمانی که مردم به خود بیایند که آن حرکت فکری چیست و به آثار خلق شده ادبی آن حرکت علاقه پیدا کنند آن وقت دوران اشعار من خواهد شد. شاید گفتن این حقیقت منصفانه باشد که من احساسات شاعری کمتری نسبت به تنی‌سن دارم و این‌که قدرت فکری کمتری جهت خلق آثار نسبت به براونینگ دارم ولی از آنجایی که من آمیزه بیشتری از هر دو آن‌ها دارم تا آن‌ها از همدیگر باشند و این آمیزه را بیش از هر دو آن‌ها، در خط اصلی حرکت مدرن [ادبیات] به‌کار برده‌ام لذا من هم احتمالاً به قدر کافی حق دارم که دوران خودم را داشته باشم» (آبرامز 1968: 1010).

به این ترتیب آرنولد بهتر از هر شخصی دیگر جایگاه خودش را در ادبیات دوره نشان می‌دهد و خودش را فرد منحصر به فردی در رسالت خویش می‌داند. یادآوری دو نکته در مطالعه وی ضروری است. اول این‌که در بیشتر جاها وقتی صحبت از شعر می‌کند منظور ادبیات است و مطلب دوم این‌که شعر در نظر او «گفتگوی فکر یا ذهن با خودش» است. وظیفه شاعر ثبت این گفتگو است که همان بلند صحبت کردن فکر است. لذا شعر برای انعکاسی از تجارب و پدیده‌هایی است که وی به آن می‌پردازد و تجربه‌ای که شاعر به آن می‌پردازد یک نوع تجربه «دست دوم» است. به همین خاطر برخلاف شعرای دیگر آرنولد با یک صدای مشخص در قالب‌های مختلف - مانند غزل، مرثیه، روایت و حتی نمایشنامه - شعر سروده است و موضوعات مهمی که به آن‌ها پرداخته است مسئله ناتوانی انسانی، از

دست دادن هر آنچه که دارد، و حزن و اندوه است. هدف عمده نوشته‌های آرنولد این است که چگونه در یک جامعه صنعتی، می‌توان از زندگی لذت برد.

مژیو آرنولد در دسامبر 1822 در دهکده‌ای نزدیک رودخانه تیمز به دنیا آمد و دوران کودکی خود را کنار این رودخانه گذراند و بعدها این رودخانه به عنوان سمبل سادگی و بی‌آلایشی به صورت چشمه‌های صاف و زلال در اشعارش به چشم می‌خورد. وی در شش سالگی وارد مدرسه راگی (Rugby School) شد که پدرش دکتر توماس آرنولد مدیر آن مدرسه بود. دکتر آرنولد به عنوان یک روحانی هم پایه‌گذار مدارس نوین انگلستان بود و هم یکی از رهبران مذهبی حرکت لیبرالیسم در کلیسای انگلستان (Broad Church) به‌شمار می‌رفت. دکتر آرنولد به عنوان یک مدیر مدرسه نمونه سعی می‌کرد که اصول اخلاقی و اجتماعی جدی را در دانش‌آموزان القاء کند. وی می‌خواست دانش‌آموزان به‌طور آگاهانه با رابطه بین مطالعات بی‌تعصب و زندگی مدرن آشنا شوند تا بعدها بتوانند در حین اعتقاد به پیشرفت‌های جدید صنعتی و به خصوص علمی با کلیسا کنار آیند. آرنولد پسر تحت تأثیر مستقیم افکار و شخصیت پدر رشد کرد. با وجود این مثل خیلی از فرزندان روحانیون عصر خود، آرنولد می‌خواست حتی از نظر ظاهر هم که شده است متفاوت از پدر باشد. لذا به عنوان یک فرد ژینگولو با لباس‌های رنگارنگ وارد دانشگاه آکسفورد شد. پس از مدتی با آرتور هیوکلاف شاعر دیگر دوره، دوست صمیمی شد.

دوستی و مکاتبات این دو در مورد نوشته‌های همدیگر باعث رشد و تکامل هر دو آن‌ها شد. آرنولد به خاطر شعر «کرامول» برنده جایزه شد و سپس به عنوان استاد همان دانشگاه، به تدریس مشغول گردید. با توجه به این که وی نتوانست اصول «سی و نه ماده‌ای کلیسای انگلستان» را تأیید کند لذا مجبور شد که از سمت خود استعفا دهد و راهی لندن شود. در سال 1847 آرنولد در لندن منشی یک شخصیت بزرگ حقوقی شد و این شغل بعدها پست بازرسی مدارس انگلستان را برای آرنولد فراهم ساخت.

در سپتامبر 1848 آرنولد برای گذراندن تعطیلات به سوئیس رفت و در آنجا عاشق زنی به نام مارگارت شد و این عشق موضوع اشعار اولیه آرنولد به‌شمار آمد که در سال 1849 تحت عنوان خوشگذران سرگردان (*Strayed Reveller*) به چاپ رسید. چاپ این اثر، به خاطر داشتن روح جدی و کنجکاوانه وی باعث تعجب خانواده و دوست و آشنا شد. آرنولد معتقد بود که شعر می‌تواند به عنوان یک نیروی مخالف و مقابله کننده در مقابل

نامالیقات، همچون زمان سوفکل، عنصر مثبتی از زندگی باشد و جایگزین خیلی از اعتقادات اساسی بشر شود.

در سال 1850 آرنولد فکر مارگارت را از ذهن خود بیرون کرد و عاشق دختر یک قاضی شد که پس از عهده‌دار شدن پست بازرسی مدارس در سال 1851 با وی ازدواج کرد. این پست باعث شد که آرنولد به سراسر انگلستان و حتی اروپا سفر کند و اطلاعات نوینی از وضع اجتماعی مردم به دست آورد. لذا برخلاف سایر نویسندگان مخصوصاً نثرنویسان دوره، مثل کارلایل، که تفکر را اساس کار خود قرار می‌دادند، آرنولد مشاهدات اجتماعی را اساس کار خود قرار داد و عبارت دوم خودش را یعنی «بیان اشیاء همان‌گونه که خود هستند» را به دوره ویکتوریا معرفی کرد که اساس مکتب رئالیسم را تشکیل می‌دهد.

آرنولد بین شعرای قرن نوزدهم از جایگاه خاصی برخوردار بود. وی مسایل عمده فرهنگی زمان خود را عمیق‌تر از هر شخص دیگری بیان می‌کند. وی با این‌که از یک زندگی مفید و پرمشغله‌ای برخوردار بود ولی از «بیماری عجیب و غریب زندگی مدرن» متأسف بود. این بیماری که همانا در اشعار خود به آن‌ها می‌پردازد عبارت است از: افول مذهب رایج بین مردم یا پیدایش «شک و ایمان»، فقدان هدف فرهنگی مشترک، شکننده بودن عشق، تعقیب حریصانه مسایل پیش پافتاده زندگی و درگیر مادیات شدن.

آرنولد شاعر، یک دردشناس خبره‌ای بود در حالی که آرنولد مقاله‌نویس، یک طیب حاذق. بینش شاعری، هدف غایی آرنولد مقاله‌نویس را مشخص می‌کند. وی ردای پدر را به تن می‌کند و مسئولیت هدایت مردم را به سر منزل سعادت، عشق، روشنایی و آرامش روحی بدوش می‌گیرد تا به این ترتیب برای درد دردمندان مرهمی شفا بخش باشد. برخلاف شعر سهراب و رستم اثر آرنولد، برگرفته شده از شاهنامه فردوسی، که فرزند در آغوش پدر می‌میرد و دنیایی از غم و اندوه را بر پدر باقی می‌گذارد آرنولد پسر، نقش شاعر پیامبرگونه را پیش می‌گیرد تا رسالت خود را در حد توان به انجام برساند.

به قول پروفیسور. ا. پ. رابرتس (A.P. Roberts)، نویسنده کتاب *آرنولد و خدا* (Arnold and God 1983) مأموریت آرنولد را در سه چیز می‌توان خلاصه کرد:

- 1- تکلیف روشن و آشکار وی برای خدمت به جامعه،
- 2- خدمت براساس بینش شاعرانه پیامبرگونه،
- 3- ادغام ادبیات و مذهب براساس همان بینش شاعرانه پیامبرگونه. (27)

آرنولد در مقدمه اشعار خودش در سال (1853) ضمن مشخص کردن وظیفه نویسنده، رابطه تنگاتنگ ادبیات و زندگی را نشان می‌دهد و معتقد است که:

سردرگمی‌های دنیای امروز زیاد است و صداهای زیادی نیز وجود دارد که راهنمایی‌های سردرگمی نشان می‌دهند. آثار زیادی هم وجود دارد که نویسندگان جوان را به خود جذب می‌کند تا راهنما و الگوی او باشند. ولی در حقیقت آن‌چه یک نویسنده جوان نیاز دارد «دستی» است که او را از میان این سردرگمی‌ها هدایت کند. وی به صدایی نیاز دارد که هدف غایی او را مشخص کند. در دنیای امروز نویسنده انگلیسی چنین راهنمایی را نیاز دارد، که جایی پیدا نمی‌شود (آرنولد 1983: 48).

آرنولد در طول دوران زندگی خود برای ایفای چنین نقشی بسیار کارکرد و مطلب نوشت. مقالات وی به همراه سی و پنج سال تجربه کار در مدارس به عنوان بازرس، استادی شعر در دانشگاه آکسفورد، همه و همه، دست به دست هم دادند تا در اصلاح و تغییر نظام آموزشی در انگلستان راهنمای وی باشند.

آرنولد برای ارزیابی شعر فرمول خودش را داشت. وی معتقد بود که شعر عالی باید بر یک تجربه عالی استوار باشد. بهترین تجربه‌ها آن‌هایی هستند که قوی‌تر از هر چیز دیگر به عواطف بزرگ اولیه انسان - عواطف و احساسات اولیه‌ای که برای همیشه در نژاد انسان وجود دارد و فراتر از زمان است - خوشایند و جذاب باشند. آرنولد این تجربه و یا اعمال عالی را در گذشته و مخصوصاً در ادبیات کلاسیک می‌یابد. و دوره خود را فاقد چنین اعمال و یا تجربه‌ای می‌داندست به طوری که عصر خود را «غیرقهرمانه» و بالطبع غیرشاعرانه می‌یابد و همین امر دلیلی برکنار گذاشتن شعر و روی آوردن به نقد ادبی وی شد. آرنولد عصر خودش را در شعر «قطعه‌هایی از [صومعه] گراند شارتروز» (Stanzas from the Grande Chartreuse) (1855) با حال و هوای «پاییز گونه» توصیف می‌کند: «عصر پاییز گونه‌ای که اطراف را تاریک می‌کند / باد برمی‌خیزد و باران را از پس خود می‌آورد» (7 - 9). وی عصر خود را همچون موضوع همین شعر یک عصر آشفته و ناهمگنی توصیف می‌کند که انسان «سرگردان بین دو دنیا است، یکی مرده / دیگری توان به دنیا آمدن ندارد» در چنین دنیایی جایی هم پیدا نمی‌شود که شاعر سرش را به آن تکیه دهد و مانند خیلی افراد دیگر، تنها و بی‌کس در انتظار است (85 - 88).

آرنولد در نوشته‌های خود تأکید دارد که ما انسان‌ها ضرورتاً تنها هستیم و این تنهایی هم توسط ذهنیات و یا «زندگی پنهان» خود ما ایجاد شده است و ما خود را از محیط خویش منزوی کرده‌ایم. این زندگی پنهان موضوع «زندگی‌های دفن شده» ("The Buried Life" 1853) و یا همان زندگی پنهان است. علیرغم این انزوا و تنهایی همان‌طوری که در مقدمه اشعار خودش در سال 1853 نشان می‌دهد هنوز هم «عواطف انسانی ابتدایی و بزرگ» و «احساسات اولیه‌ای» وجود دارند که همه انسان‌ها در آن‌ها شریک هستند. ولی چطور می‌توان به این احساسات اولیه مشترک دست یافت به طوری که انسان‌ها دیگر از همدیگر منزوی نشوند؟

به نظر آرنولد ارتباط فکری و عاطفی با نویسندگان گذشته، راه ارتباط با انسان‌های اطراف ما را باز و هموار می‌سازد. در دنیایی که «دریای ایمان» روزبه‌روز عقب‌نشینی می‌کند و حقایق انجیل زیر سؤال می‌رود ولی اعتقاد به نمایشنامه‌های سوفکل همیشه پابرجاست. در نظر آرنولد اگر ثبات آثار شکسپیر را با ثبات قوانین «سی و نه ماده‌ای کلیسای انگلستان» مقایسه کنیم آن وقت خواهیم دید که البته مطالب شکسپیر را نمی‌توان رد کرد چرا که آثار وی - مگر به‌طور اتفاقی - وابسته و مبتنی بر امور مسلم و عقاید خاصی نیست. مسلماً شکسپیر، وردزورث یا تنی‌سن، مطالب مفیدتر و معنوی‌تری به ما می‌دهند تا خطبه‌های یک کشیش (مطالعه شعر 1880).

آرنولد در مقاله «مطالعه شعر» ادامه می‌دهد که ما برای تفسیر زندگی و تقویت و زنده نگه داشتن خود باید به شعر روی آوریم چرا که بدون شعر علوم خود را ناقص نشان خواهند داد. شعر در حکم روح استواری است که دنیای بیرون اعم از علوم، حقایق، عقل و منطق همه در حکم بدن و تنی فاسدشدنی است. لذا ادبیات به عنوان یک جوهر روحانی و غیرمادی از هرگونه تباهی و نابودی مصون است. ادبیات می‌تواند امور مسلم و خشک علوم و عقاید مذهبی را بگیرد و آن‌ها را با ارزش‌های مبتنی بر زندگی اشباع کند و به دنیای غیرانسانی صفات و خوی انسانی ببخشد. منتهی آرنولد عمیقاً نگران این مسئله بود که چطور شعر یا ادبیات دوره باید عصر خود را مخاطب قرار دهد. وی به دنبال شایستگی و جایگاه ادبیات در عصر خود بود همان نوع شایستگی، که ادبیات در زمان سوفکل پیدا کرده بود و آن نویسندگان قدرت شعر و مناسبت آن را در دوره یونان باستان به حد اعلی رسانده بودند.

آرنولد معتقد بود که کلید نجات از بحران و سردرگمی‌های موجود جامعه در توسل به ادبیات است. کم رنگ شدن مذهب در جامعه باعث از هم پاشیدگی جامعه و بروز اختلافات اعتقادی خواهد شد و در آن صورت جامعه بدون داشتن یک سیستم اعتقادی منسجم و ارزش‌های مشترک رها خواهد شد. لذا ادبیات می‌تواند یک جایگزین مناسب و ممکن باشد به شرط آن‌که بی‌طرف و بی‌غرض (Disinterested) باشد (سلدن 1989: 491). به این معنی که ادبیات نباید خودش را در اختیار امور سیاسی و هر جریان خاص اجتماعی قرار دهد تا این‌که بتواند نقش سازندگی خود را ایفا کند. در همین راستا وظیفه نقد ادبی دست یابی به اطلاعات و آگاهی‌های خالص و بی‌طرفانه است به طوری که منتقد افکار و عقاید خودش را بر ادبیات تحمیل نکند و موضوع را به همان نحوی که در واقع خودش است نشان دهد. منتقد وظیفه دیگری هم دارد. با توجه به این‌که اکثریت جامعه یعنی طبقه متوسط روزبه‌روز با بی‌فرهنگی و مادی‌گرایی به ابتذال کشیده می‌شود، وظیفه منتقد این است که دست این طبقه را بگیرد و آن‌ها را با بهترین‌های دنیا که تاکنون شناخته شده‌اند آشنا سازد. این بهترین‌ها به آثار بزرگ ادبی دنیا مربوط می‌شود.

آرنولد در انجام دادن رسالت خود به عنوان یک شاعر براساس اعتقادات خود، شاعری ناموفقی است. اشعار آرنولد از تجارب عالی و اعمالی که در ادبیات گذشته وجود داشت، نشانه‌ای در بر ندارد. او در اشعار خود بیشتر به وضع روحی و ذهن شاعر و همچنین پاسخ شخصی وی به عصری که در آن می‌زیست اشاره می‌کند. شعر «ساحل دُور» (Dover Beach) و «کولی محقق» (The Scholar Gypsy) که مسلماً مربوط به زندگی شخصی خود شاعر است - به جای نقش آموزندگی پرتکلف، حال و هوا و لحن حزن‌انگیز خواب و خیال را به خود می‌گیرد. شخصیت‌های آرنولد انسان‌هایی هستند که نمی‌توانند ارزش‌های درونی و اخلاقی خود را به سادگی، کنار بگذارند. این شخصیت‌ها به خود آرنولد شبیه هستند و جنبه‌های مهمی از شخصیت هریک از ما را نشان می‌دهند. تلاش آرنولد این بود که هریک از جنبه‌های مهم فرهنگ سنتی خودش را اعم از تخیلی، اجتماعی و مذهبی - که لازم است به دنیای جدید منتقل شود - حفظ و تقویت کند. به همین خاطر خود را به عنوان یک شاعر در درجه اول آمیزه‌ای از تنی‌سن و براونینگ می‌دانست و وظیفه پیامبرگونه خودش را مانند یک شاعر دوره رمانتیک درک می‌کرد.

اشعار آرنولد از یک جنبه التقاطی و یا اشتقاقی برخوردار است. به این معنی که آرنولد مواد مورد نیاز خود را در باب اسطوره و اوزان، از ادبیات کلاسیک، محتوی فکری آن را از گوته، متون مذهبی هند و حتی از سفرنامه‌ها و از ترجمه دقیق فرانسوی شاهنامه فردوسی می‌گیرد. لازم به یادآوری است که آرنولد قدرت احساسی خودش را از وردزورث (Wordsworth 1770 - 1850) الهام می‌گیرد و حتی معتقد بود که اگر وردزورث به آثار مذهبی هند آشنا می‌بود مسلماً شاعر بزرگتری از آن چه بود می‌بود. آرنولد همیشه بر این اعتقاد بود که شعر، یک هنر صرفاً توصیفی نیست؛ بلکه یک هنر خاطره‌انگیز است. شعر، حالات درونی انسان‌ها را نشان می‌دهد؛ درونی که آن را عقاید و قوانین غیرقابل توضیح، تیره و کدر کرده‌اند. لذا شعر به خاطر سحر طبیعی خود از یک سو و پیام اخلاقی آن از سوی دیگر، زندگی انسان را تفسیر می‌کند. به همین خاطر شعر یا ادبیات در نظر آرنولد «نقد زندگی» (Criticism of life) است و از این رو کلمه «زندگی» در اشعار آرنولد، بیشتر خود را نشان می‌دهد. آرنولد برای نشان دادن «زندگی»، از استعاره «رودخانه» استفاده می‌کند که از صور خیال متداول او به حساب می‌آید. سرچشمه این رودخانه چمنزاری خوشایند است که به دشت گرم خشنی سرازیر می‌شود و سپس مسیر خود را به سوی دریایی آرام و وسیع پیدا می‌کند. مسیر این رودخانه رشد تاریخی انسان را نیز نشان می‌دهد که از دوران خوش زندگی همراه با دمسازی با طبیعت آغاز، و به مرحله دوران تحمل ناملایمات می‌رسد و سختی‌های زندگی را در دنیای وحشی پر از دشمنی‌ها به دوش می‌کشد، سپس به دوران آرامش بعد از تحمل سختی‌ها، منتهی می‌شود. این انتها با کسب تجربه خوشایند توأم با خدمت به مردم، همراه است.

شعر «ساحل دُور» (Dover Beach) به عنوان مقدمه‌ای بر شعر دوره ویکتوریا در دانشگاه کمبریج تدریس می‌شود. علت این امر این است که اگر تنها یک شعر بتواند خلاصه‌ای از نگرانی‌ها و کشمکش‌های فکری و اجتماعی دوره ویکتوریا را بیان کند و راه‌حل فائق آمدن بر آن مشکلات را نشان دهد همین شعر «ساحل دُور» است و به همین منظور، برای جمع‌بندی ویژگی‌های این دوره، می‌توان به همین شعر متوسل شد. آرنولد این شعر را وقتی که با همسر خود در ماه عسل به سر می‌برد و هنگام اقامت در اتاقی که مشرف به ساحل دُور بود، سروده است. انتظار خواننده از این شعر و با توجه به زمان و موقعیتی که سروده شده است، این است که یک قطعه تغزلی باشد و احساسات شیرین اول دوران زندگی مشترک را

بیان کند. ولی محتوای شعر غیر از این است و به جای پرداختن به زیبایی‌های زندگی، به موانع و مشکلات توأم با غم آن می‌پردازد.

شعر با صحنه‌ای از طبیعت آغاز می‌شود: «دریا آرام است، جزر و مد کامل است ماه نیز گسترده بر تنگه، زیبا است و صدای برخورد امواج به ساحل، شاعر را به خود می‌آورد. شاعر همسر خودش را به کنار پنجره می‌خواند تا باهم به صدای به هم خوردن شن‌ها گوش دهند که امواج آن‌ها را با خود به عقب می‌برد و موقع بازگشت آن‌ها را به ساحل می‌اندازد. این عمل مدام تکرار می‌شود. با ضربه‌های آهسته، امواج هنگام بازگشت، از دریا، غم و اندوه را با خود به ساحل می‌آورند. شاعر ادامه می‌دهد که سوفکل، نمایشنامه‌نویس یونان (406 - 496 ق.م) نیز این آهنگ غم‌انگیز را از دریای اژه شنیده بود و برای او نیز این برخورد امواج به ساحل یادآور بدبختی‌های انسان بود.

شاعر بلافاصله در بند دیگر شعر، به یاد «دریای ایمان» می‌افتد، که چطور این دریا زمانی کامل بود و مانند یک کمربند سواحل دریای زندگی را در می‌گرفت. ولی امروز فقط صدای غم‌انگیز و بیمارگونه آن را از فاصله‌های دور می‌شنویم که در حال عقب‌نشینی است و شن‌های ساحل ایمان، برهنه مانده‌اند. با این توصیف، شاعر در بند آخر از همسر خود می‌خواهد که باهم صادق باشند چرا که دنیایی که در جلوی روی آن‌ها است دنیای رویاهاست؛ دنیای رنگارنگ و قشنگی است که در آن از لذت و عشق و روشنایی و یقین و صلح و صفا خبری نیست و مرهمی برای دردمندان نیست. بلکه این دنیا پر از سردرگمی و نزاع و فرارهاست، جایی که نیروی‌های جاهل شبانه به جان هم می‌افتند و بدون این که دوست را از دشمن تشخیص بدهند، همدیگر را از بین می‌برند. تنها چیزی که قابل تجویز است عشق است و دوست داشتن.

آرنولد با بهره‌گیری از آثار سوفکل - از بزرگان ادبیات یونان - گذشته را به حال وصل می‌کند تا این نکته را یادآوری کند که غم و اندوه انسان نه مربوط به عصر خود او است و نه مربوط به مسیحیت؛ بلکه این غم ریشه در تاریخ انسان دارد که حتی سوفکل نیز آن را قرن‌ها پیش از مسیحیت شنیده بود. لذا آرنولد، برعکس تنی‌سن که در صورت فائق نشدن بر غم و اندوه، سازش را تجویز می‌کرد، بهترین درمان را، عشق ورزیدن و دوست داشتن می‌دانست.

نقد این شعر، مجال بیشتری را می‌طلبد ولی گفتن این مطلب کافی است که این شعر دشت سترون یا سرزمین بی‌حاصل (*The Waste Land*) نیم قرن قبل از جنگ جهانی اول

است که تنهایی انسان مدرن را در مرکز تمدن و پیشرفت‌های علمی و صنعتی نشان می‌دهد: ترس از منزوی شدن از دنیا و هموعان خود، و نهایتاً ترس از ادامه ندادن حیات در این دنیای بیکران، که نکند محلی برای زندگی انسان‌های دیگر نباشد. این نگرش به زندگی، آنتی‌تز نگرش مثبت و اخلاقی جریان اصلی دوره ویکتوریا است که در طول این دوره ادبی ادامه داشت تا به بینش بدبینانه توماس هاردی، آخرین نویسنده دوره ویکتوریا منتهی شود و از طریق وی به دنیای مدرنیسم قرن بیستم منتقل گردد.

منابع

- Abrams, M.H. (ed.) 1968. *The Norton Anthology of English Literature*. Vol 2. New York: W.W. Norton & Company, INC.
- Armstrong, Isobel. 1969. *The Major Victorian Poets: Reconsiderations*. London: Routledge & Kegan Paul.
- _____. 1993. *Victorian Poetry: Poetry, Poetics and Politics*. London: Routledge.
- Arnold, Marjorie. 1989. *Selected Prose*. (ed.) P. J. Keating. London: Penguin Classics.
- Browning, Robert. 1989. *A Century Selection From Robert Browning's Poetry*. (ed.) Michael Meredith. London: Browning Institute and Constable.
- Carter, Ronald. McRae, John. 2001. *The Routledge History of Literature in English*. London: Routledge.
- Cronin, Richard. Et al. (eds.) 2007. *A Companion To Victorian Poetry*. London: Blackwell Publishing.
- Miller, J. Hillis. 1967. *The Disappearance of God*. Cambridge: Harvard University Press.
- Moran, Maureen. 2006. *Victorian Literature and Culture*. London: Continuum.
- Redpath, Theodore. (ed.) 1987. *The Songs & Sonnets of John Donne*. London: Methuen.
- Richards, Bernard. 2000. *English Poetry of the Victorian Period 1830-1890*. London: Longman.
- Roberts, A.P. Ruth. 1984. *Arnold and God*. California: University of California Press.
- Selden, Raman. (ed.) 1988. *The Theory Of Criticism: From Plato To The Present*. London: Longman.
- Tennyson, Alfred Lord. 1991. *Selected Poems*. Ed. Aidan Day. London: Penguin Classics.

- Tennyson, Hallam. 1899. *Alfred Lord Tennyson: A Memoir*. London: Macmillan.
- Terhune, A. Mckinley and Annabelle B.Terhune. (eds.) 1980. *The Letters of Edward FitzGerald*. Princeton: Princeton University Press.
- Thomas, Donald. 1995. *The Everyman Book of Victorian Verse: The Post-Romantics*. London: Everyman.
- Turner, Paul. 1980. *Tennyson*. London: Routledge & Kegan Pub.
- Zare-Behtash, Esmail. 1994. FitzGerald's Rubaiyat: A Victorian Invention. Doctoral Thesis submitted to the Australian National University, Canberra, Australia. (thesis.anu.edu.au/public/adt-ANU 20010824.152643/index.html)

